

دیگر غنیمت نیز از آنجا گرفته میل کوچه را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر در روزه اول
 با جمیع سپاه بارو توپخانه بر آن جماعت تاخته تیوپ اندازی و شلکهای بناویق
 از پیش برانده رزمگاه را از وجود اهل غنیمت خالی ساخت اما از دور گردش محاصره لشکر
 ترک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
 اعدا ترود شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقه لشکر کمی کرد و دانه و
 گاه بهم نرسید غرم مراجعت دار السلطنت پیش مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
 جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
 بمقابله لشکر غنیمت شتافتند از زیر دامن کوه صفت آراسته حشمی صفت را بچشم غنیمت
 نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه صاف و نشیب فراز و عمارت
 معاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بخت شاقه تا دو
 سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل بهم آخیشد و شب بهم لیسر آمده روز روشن گردید
 نگهبانان راه بغمیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پیش میر و داو مجروح استماع این خبر
 تمامی افواج را بوالپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
 تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری کوچه که ایسانی پیش
 چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خیر شنید که غنیمت بر آتشخانه سر کار چون سمندر جان شمار
 یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو سوز بر گرفته فوراً برگردید با یلغار صفت سپاه اعدا را که
 کرد توپخانه بمشایه بدت توده قیام و زنده بودند از یک طرف شکسته پرانند و ساخت
 توپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب آشته میینه میسیر
 و هر اول و چند اول از جوانان بار و پیاده و اتواب قایم کرده شلک با زمان سمت

دارالریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم سپان جهاننده بشکست صفیهای
 مردان حصار بند سعی می کردند اما از شک های تجربه کاران روی مردانگی خود ما را
 سیاه ساخته ما یوس بر میگرددین درین اثنا هفت هشت ضرب توپ لپه لپه بر بند
 موتی تالاب قائم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکر پان نواب مسدود کرده از آنجا
 توپ اندازی می نمود و از صد مات گول افش اهل بهیر نواب زیر فرزند بر گردید پس
 نواب بهادر چند جوانان دلیر و در ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد میان
 و کوششهای نمایان بعد از وقت بر کشیدن القاب و پیودن راه صواب
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیمت و صنادیق
 سرب و باروت و غیره همدست خود نموده قیام و زریه چون تمامی لشکر و توپخانه
 رسید برای تناول حاضر می نمودند چندی توقف و زریه اگر چه اهل کار و انا
 و اعیان دولت کار آزمای عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خمیه ما
 برداشته سکونت و زریه صبحی باطمینان کلی دخول در السلطنت باید شد اما از آنجا که
 فلک و بار همیشه بر یک تیره نمی گردد و کار گذاران قصدا و قدر ملامت بر یک ستور کار بند
 نمی شوند وقت زوال دولت خدا داد رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک
 نخواهد دید و شب گورا حدی بنجانه نخواهد چسبید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
 قدر را جز تقدیرش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول امی و الا
 شان نیامده از آنجا است که گفته اند بهیت چون زوال آید یکس بند و چون راه خرد
 عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سرشته خرم و احتیاط از دست داده
 بعد فراغت از اکل و شرب ما حاضر است بر خاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و گس بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون متصل کوه چمر کولی رسید از قضا گول از توب غنیم که از دور می پرانید در قطارهای شتران بان بردار صد مہ عظیم رسانید پس آن حقیقتش مردم بانها فروخته شده برابر بهیر منگانه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صند و قهای سرب و باروت در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخالتش که اوج گیر اگر دید بسیار می زلشکان کوه قیام را معلق بر هوا برده سزگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازة جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس بخانه داماد بخار جرات پر و از شده در خریدند اگر چه اشکریان نواب بهادر از شمشیر و تیرو تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده تیر گردیدند و لبان صابران بر هر کوهی که از دست اهل غنیم میرسد صبر کردند و لاله میان خویش خاص شهباز صاحب نهنگ قیامت بر آنجماعت بر پا ساخته داد مردانگی و شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان اسیر شدند اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن تنگ مری دانسته حتی المقدور کوشش کرده سرهای خود را در وقت تیغ و نیزه جلاد ساختند و بسین خان و بیٹی گدری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صفت اعدا خود را نواب بهادر و انموده جرعمای شربت ضربت شمشیر زیاد از طاقت تشنگی مری نوشیده بر زمین زمین آسود نادان اورا نواب حیدر دل تصور دیده بشاد کامی برداشته نزد ترکس را فرسانیدند پس هم سپاه شالیسته و سامان بالیسته لشکر که بچندین محنتها قرار هم شده بود تاراج و پایمال سم ستوران غنیم و کار خانات درست و توپخانه مستعد

اعداد شکن جزو کل بدستیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست	در تدبیر بد است هم تقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد و به نری	جز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

بر کوه چرتولی سوار شده بر آسیا سنگ چون شیروم خوار استاده نظر غضب آورد و برود
 وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظاره ترک و تازی بی ادبان بلیند
 غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا برود
 و بچپارده سوار حست و چالاک از آن مملکه بیرون آورده بدار الامن بطن رسانید
 اما نواب بهادر بمبارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن حقیقتش از آن جناب جدا
 شده بود تا بجان و قرار دل از دست داده در مجمع قادر ولی پیرزاده که ایسانی قلعه
 متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میرا تمعیل خان
 را که قلعه دار بود از رسیدن خود خیردار ساخت قلعه دار مذکور نید و بسبت و اعی قلعه
 کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزاده و الا قدر طلوع یاور
 با دوسته سوار بلباس قزاقان لشکر عظیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدارش
 جان تازه یافته داخل قلعه گردید و گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار پیاده
 سلامت جان از آن مملکه میرسید او را پرازد و مشت زرد امیداد و کسی که بیع آب
 و سلاح حاضر می گشت سوا می خلعت نیچ مشت زرد باومی پیود آری رباعی

نسریدون فرخ فرشته نبود	بشک و لعین برشته نبود
ز داد و دهنش یافت آن نیکوئی	تو داد و دهنش کن نسریدون توئی

اما محرم علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و بر صحت و سلامت و نوع
دیگر ذرات و الا صفات و قوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرده و مضمون این

مطلع مخمس بر زبان خود میراند مطلع مخمس

و مبردی میزیم تا در تن من جان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود

جان چکار آید اگر در مردیم نقصان بود
ترک سر کردن بمیدان شیوه مردان بود

مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلآوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان جیدری جمع ساخته بر کوه مذکور
سوار شده از پناه سنگهایی آب و طعام با و صفت برداشتن سینه زخم تیغ و دل
از دست نداده تا شبانگاه نبرد اگر آید و بسیاری مردان غنیمت را از شکمهای
بناویق بجاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب به ماور
که سلامت بود بهر حیل خود را بحیثیت کمندان شجاع رسانیده کوشش مردانه
می نمود ترک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محرم یوسف کمندان
ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجاع را با سپاه از کوه
فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما صلاح همراهیانش گرفته کرد نشان
چو کی نا نشانید و کمندان ترک بر حساب اشاره سردار خود بهر چند در بایستبول
کردن نوکری هر چه با انواع لطایف الحیل ملتجی گشت و به سخنان نرم و گرم تر
نمود کمندان شجاع با قبالی بن معنی نپرداخته اقرار لغریبی او چنان کرد که اگر زمانه
فرصت دید یکبار به پیش رفته بعد التیام زخم مع و آب تکان حاضر شده حسب
حوصله خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شب بیکر از آنجا رهایی یافت

یا یکزار و شصت و کس سمت پهن راهی شد از قضا و اشنای راه دو نهر از چغی مره طبر که
 از لشکرش بقاصد دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر ستم پایه بنا دیق بسته نفر غمت
 تمام بر بسته با در از شده بودند که آن شعیب فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
 افتاده از سنگاری سر بای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شکستک بازده
 نزدیک قلعه پهن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
 نواب بهادر از رسیدن او که شیوه حلال نمیکش در یافته و ترو دشتایش از صدای
 شکست های بنا دیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
 دولت خود انکاشته او را بسینه کشید و بجلاخ و العام شایسته سر فر از ساختن از
 کارخانه سرکار بنا دیق درست و طیار بر آورده با وسپرد و اطراف قلعه بتیر پیا بنا
 ساخته الواپا قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگه داشت مردان جنگی و فراهی
 سامان زرم مقید و مامور بود عظیم طغر مند اسیران لشکر نواب را بصوبه سر از آن دست
 مگر میر علی رضا خان را که اول بقار و بهار بسیار نوکری نادره و قبول کرده بجاوست
 گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه بر اوری باز نواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
 برگردیده بود و برومی خود طلبیده سخنان رخس و کلمات نامعقول شنوایند مقید
 روانه پونا ساخت و بسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده
 بخیمه علیجاده داشته بدلا سا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن استیگان
 و صاحبزاده بلند اقبال تماس نامی نمود آن مرد و آنکه بخش پاس نکند و ادار تصدیق
 خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشیر و ظل حمایت و حفا طتش پرورش
 می یافتند شده صعوبت معرکه و گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترک در دل می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عصر هجدهم
 عشره بر سلامت ذات نواب فرام ساختن افواج و سبب احتیاج و آلات
 احزاب و ضرب و استحکام قلعه و قوت یافت دانست که خان اسپر که از فدائیان
 نواب است پس بر نادانی خود نادیده گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و مصلحت
 کوچها و وانیده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیحت فیض بخشی و صدای داغ
 و هوش نواب بهادر در لشکر ترک شایع شد که اکثر مردان کاروان شجاع که به کساد
 منزلت و کسرتان اوقات خود در آن لشکر سپهر سپید مع اسپان و سلاح خود
 رسیده در سلک ملازمان نواب نسلک گردید و مستعد گوشمال عدو شدند چون که در
 عصره قریب به دو واژده هزار مردم بار و سوار فرام شده بود و نواب بهادر تالیف
 قلوب ملازمان چنان نمود که هر یک بجان سپاری صدای رستمان و دم اتاولا
 غیری می زدند شبی محمد علی شجاع موصوف را طلبید و فرمود که غنیمت شوخ می باک شده
 حیرات پرواز است گوشمالیش بدمت خداداد خود تو را داده ایم چه حاجت است
 آن شجاع کار از ما سرانجام این مهم بر دونه کاروانی خود گرفته جریده بدو هزار انگلی از روزانه
 میسور برآمده عبور جو کرده از سپاه دیوارهای سوار پیاده گشته بر سر آمد که تسلیع میگرد
 سته هزار پیاده پالیکار حبتیل درگ و در هزار پیاده مرا را و مع چهار ضرب توپ و هزار
 سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت از سنان و شمشیر بسیار خفتگان از اسباط
 زندگی بر خیزانید و بیداران غنوده طالع بجاک عدم بخوارانید بقیه السیف را چنان
 سوار و پیاده اسپر کرده دست بر پشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعت مقبول
 بر سر ایشان بر دست مع اسپان و توپان روانه حفر و تاخت خود همونجا تا دو ساعت

سکونت و زبیده صبحی فحیاب برگردید در کوه ارم را و زرد و زار برگشتند نواب بهاد
ازین فتح قرین مسرت شده شاد و یازده طرف نواخته و توپهای خوشی سرگرد سپس
ازان غنیمت زور آورید و سواست شمالی کوه کری کله بر نه رجوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچه خاص نامزد بود بنا کرده اتوانی و سانداز در آنجا قائم کرده بگول اندازی منجیق پر
اکثر مردمان قلعه تصدیق میداد کمندان شجاع همیشه جرات بی ادبی و مردم
آزاری غنیمت خصیباک شده کرات و مرات بمحور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچه خاص ترکم هرگاه که رستمانه بر پاساخته اهل مورچه را نهزیت میدهم و صد مرتبه
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیمت لیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشنا
شده نظر بر افواج کثیر غنیمت کرده اگر چه او را ازین عزم بازداشت اما او بچرا و کسب
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیما ببقرار میماند
خصت گرفته با سه هزار جوان بار و هزار سپاه که ناظمی وقت شب کوچیده فقط با سه
جنگی از راسته هوسلی راهی شده بن فاصله دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول و ارگردا سمت کوه پچهای هر طرف آمده راست از عقب
به تمهید تبدیل اهل مورچه تنگ تک پارسید و مردمان غنیمت یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل مقلد خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجاع بخت یاور و طالع را مددگار
یافت و از راه عدو فریبی بجوایش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقمای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته و مار خیرگی از روزگار آنها
بر آورد و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ پیدریغ

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده خراب
جلوی یعنی خورد که سبک نشایسته بود و کشیده بجنور روانه داشتند فایز گشتند اگر عظیم
با اطلاع این معنی در ساخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره گوش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نگشوده دست بر سر از آنجا مالوس برگردید
کنند ان شجاع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچ و مورچه
شکسته بجاک برابر ساخت و اسباب و غیره را آتش زده سرخورد و بجنور رسید
خطاب فرزندی یافت از زبان علی و ادنی صداهای آفرین تحسین شنید
چون ترک خرابی حال بی جزائی لشکریان خود بر بنوجه دید از فکر مورخان آری
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته نپندارهای افواج منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر میدان چتر راه صوبه بسراقامت دشت و نزدیک
عید بنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوچ کردی که طره ای گشت
نواب بهادری ازین معنی خیر دار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بر بانامند
قیام و نزدیک و صاحبزاده عالیقدر اباتامی سوار در پناه ویرامی کرنگول که از طرف
جوست در کمین دشت و کند ان شجاع را مع غازی خان دلیر و جانباز چهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلد
جنوب رویه کوچ کرد کور روانه ساخت چون سوار سی غنیم فایز جوگر دیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چند اولیش که عقب خرامان خرامان می آمدند
کنند ان شجاع در نهی خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان لیر اشاره ساخت

آنروز جانبازد بدو شده و کار ساز بر آنجماعه تاخته و باه بازی و حیلانگی بی ادان
 را تعلیم شیر می نموده کشتان کشتان بر روی آتش بازان کار گذار آورد و سواران خود را
 منتشر کرده پس مکین اران پناه گرفت بغتتا گمندان شجاع انگیز کرده بشکلهای توپ و
 بندوق صفوف اعدا را شکسته بسیار بارام بطوریه عدم فرستاد و در آن زد و خورد
 دو سکه سردار اطرف مقبول شدند فیل نشان و فیل نقاره سقط گردید چون جمعیت
 اعدا منتشر گشت غازی خان و صاحبزاده و الاقدر فرصت وقت غنیمت یافت
 اسپان جهانده بکسان منظم در آوریدند و تا مقدر در دست شجاعت از قتل فرار
 بر نکشیدند و تا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم دست
 آورده بار دیگر با غنائیم بسیار مراجعت نمود ترک ازین خبر زد و زار شده جمع اوقتی
 با پارچهای تبر و لب خشک برگزیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب
 بهادر برین فتح نمایان آثار بشارت ظاهرا ساخته سجدهات شکر بدرگاه و ارب
 متعالی و کرده شاد دایانه طرب نواخته و داخل متعلقه گردید حاصل کلام هر روز بازار زد
 خورد و کوفت و کافت مردان شجاع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیمت بیست یاب
 می شدند پس غنیمت از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پایانه گهاٹ
 یعنی جنوبی پٹن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود و عبارت از کوه میتور و پانگهاٹ
 و دبار پور و دندکل است بسبب که او شنیده بود که سامان رسد غلات و غیره از آنطرف
 بیدر قوه نیامد و ما پله نواب میرسد و ملازمان نیز از سوار و پیاده در آنجا
 فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلاد
 در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

که هر پنج گاه و سبزه تراز زمین بر کندیده شد و شاخ و برگ اشجار آن صحرا دست کفیل
کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان بخوابستند با این تسلط ابران آن سمت
هر هر قلعه را قایم کرده با استقلال تمام میگوشتند چون ترک به پایان گماث
شناخت نواب خود بدولت عزم جزم آن سمت داشته مستعد گردید بلکه اعلام خیم
خاص در میدان کوه چو ندکور نصب کنایند در آن چین گندان شجیع عرض کرد که
تشریف فرمای حضرت از دارالرایست بالفعل مناسب نسبت مبادا اگر فتنه ازینجا
برخیزد زیرا که معاندان دولت اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار
بس کیاب انداندیشیه دور و دراز باید فرمود فردوسی حسب اقت و مقدر خود تردد
کرده در فدویت و جان سپاری سر موقوفه نخواهد نمود و صاحبزاده بلند اقبال را با
تمامی سوار و قزاقان در صلح بار محمل باید داشت نواب بهادر اقبال این معنی خسته
باشش رفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بودند صاحبزاده را سمت بار محمل
روان ساخت و گندان شجیع چهار هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده کرنا نکل و شش
ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده برگماث راهی کوشه هر دو لشکر در
پیوستند و صاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پٹن اقامت فرمود و گندان
شجیع با فوج خود بکشتن گیری سکونت داشت در آن اشنا خبر رسید که چهار پنج هزار
سوار غنیمت کشتن با اسباب بسیار و دواب به بیمار که در ملک بالا گماث و پائین گماث
و از لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهو کاران لشکر شجیع فورسرایه زرو گوهر از
گماث پور آمده از راه ترپاتور و وانباری گذشته کتل کر نیات عبور کرده عازم
پونه اند بجز دستماع این خبر گندان شجاعت اثر پانصد جوان بار و سه صد چپی کار

و نیز از پیاده از راه کنگندی پالک که پالیکارا آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبانه برآید
 گهاٹ بتل پل عبور کرده بر دستم گریسات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته تا گشت
 و بالای گهاٹ مذکور که داخل سرحد ارکاٹ است و ناظمش در آنوقت بسیار شرس
 نواب بهادر بود و نیز کدوران دروازه گهاٹ بیچ امر مانع و قتلش نشدند چندی کاران افرستان
 تا آنها دروازه گهاٹ را که بهرج و باره آراسته بود گرفته آسوده بود و قضا را روز دیگر قزاقان غنیم
 با و فور سامان و گل و گاو و طویله طویله اسپان بلا اندیش چونکه شکار از خود
 بیرون برسد میرسید مذکور آنجا خبر رسیدن آنها خبردار شده به کمین دران گهاٹ
 هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد و سرگرم کار گردید تا هر اولی آنجا متصل دروازه گهاٹ
 و چند اولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر خزان بر عقب شان تا
 بلا توقف شلک باز دو مجبور آواز شلک کمین دران گهاٹ از پیش حمله کرده طنبور با نواختن
 دو بزند و بهستان شمشیر در پیوسته سیننه دشمنان را چون نجره مشبک حستانند
 و عقبی دگان پشت و پهلوی اعدا را از تیر و تفنگ نیزه شکستند چون سران سپاه
 راه سلامت تنگ تر از چشم نیل دیدند بشترونی تمام تاپ ضرب مردان جنگ آزما
 نیاورده فقط از جان خود در غار و معاک در خریدند کمندان شجاع هر دو جماعت خود را
 جمع ساخته جمیع سباب کسان منظم و سپان و گاو و ان مع خرطیه های طلا و نقره
 بسته بسته بر سر اسیران برداشته از گهاٹ بتل پل بیدر توه سپاه دگان کرناٹکی روانه کشتن گری
 نموده خود همو نجا بر آنگیری که از زیر گهاٹ بود قیام و در چند سوار غنیم که عقب همه با
 بودند و اردو شدند و اندک جماعتش دیده گردشن گرفتند و از دور قزاقی میکردند و در وسای
 کمندان شجاع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک با

نزد که در وقتاً دو سه صد سوار مع اسپانیا بودند و دیگران اسپان جهاننده رو بگیرند
 نهادند شجاع و انا از آنجا مظهر منصور عبور گماط کرده به کشتگیری رسید چون ترکس با ما خیر
 ما را جمعی جمعیت خود شنید تصورید که گماط کرینات متعلقه تا نظر ارکا ط است در آنجا
 گذر فوج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتند یعنی نواب محمد علی خان نواب سیما
 در ساخته باشند جدا نخواسته اگر این هر دو سردار با اتفاق یکدیگر مقابله ما پردازند و
 کتل های اه بر لشکر ما مسدود سازند ما موس دولت پیشوای ما را ج و جانها را یگان و
 خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گماط پتور نموده به سواد قصبه اوتان گرا
 فرود آمده بود کندان شجاع صاحبزاده و الا قدر از رسیدن مرهه خیر در ساخته خیر
 رفتن دارا ریاست نمود چون آن طالع یاور و قوی بازو بر یلغار غنیم و توقف یافت جمیع اسباب
 لشکر یعنی غنیم و اعلام و بهیر و بنگاه و غیره روانه پٹن کرده خود را بحیثیت تلپ چهار هزار سوار بطرف لشکر
 ترک غنیم رسانید قضا را آن روز کسی آوران لشکرش سمت بلده و بهرم پوری آمده شوقینامت در آن
 سرزمین برانجختن و چند دیهات را غارت ساخته بغزای کاه و بهیر یاور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
 بغزای کاه و بهیر پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پیشار با اسپان و شتران و فیلان با کرده بلا تیرسز
 خویش و بیکانه راه لشکر خود گرفتند صامت بر او که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها یک
 جنبش بر روی که بر اسپان خود برداشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا انداخته و توقف بازوی مژگانگی کشاد
 آنجماع را بانگ می چنان برهم و در هم نمودند که از صدای بزن و کوب مردان کاری هول در هر اس در
 دل لشکریان غنیم افتاده و جز جان سلامت بدون چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظهر چهار هزار اسپ و
 راسگ و و پنجاه شصت شتر توپخانه خاص غنیم و پانزده بیست تیل با دیگر آلات حربی غنیمت یافته را به پٹن
 گرفت ترکس از غنیمت هول زده با لشکر خود کوچید و بر کاپوری پٹن فرود آمد و چون شب گذران شجاع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمیت خود مستعد شجون در ناخت تهنادا چونکه نزدیک لشکرش رسید شب
 بسر آمد و معنا بانک بیداری و هشیاری غفلت پرستان زد بر گردیده زود بدامن کوه گلکن گداه پناه گرفت
 اتفاق ترک آن روز هم بود و بخامقام کرده از رسیدن آن شهر میدان شجاعت چنان بود آن شبیج از صبح تا
 شبانگاه پیناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف همان فروخت تیار شد بر
 لشکر جواد غنیم شجون زده همه اسباب حربی مع تو چنانه بر و آمدی گرفت و چند سیران افراط و تفریط
 چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید بر آورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زیر کرد و پیام و اعلام
 را آتش زده باز صدر اسب پوشش زنجیر فل و یازده شتر پنهان پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده
 از دامن کوهستان در اصل راهی کوگردید و بلا توقف از آنجا شکیله زده بانی کل رسیده بود که ترک بر حرات
 فدائیان ثواب بهادر و قوت یافته هر اول لشکر خود را پی نشان پیش از خود هم عقبش کوچیده راهی گردید
 چونکه شبیج مذکور بخوانخان ایلی سپید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آنجماعت مسدود
 ساخته گردش گرفت تا شبیج مسطور همه روز در پناه قلعه کویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه
 خود جای آتش افروزانیده و بر در دیوار قلعه چارچهای کهنه و درک و ستمل پوشانیده با لشکر خود از آنجا
 عقب برگردیده و به تزد و شایان از راه تنگ و تاریک و شب و فراز در خل بلا و قوت اعدا بصره انوردی
 بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش و سپیدی درود یوار و
 گمان برده بودند که حیدریان بهونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذارشته بجهت کشی و طعام نری
 اشتغال داشتند که ناگاه شبیج عدو فیرب بر سر آنها رسیده از اطراف شکاک شکر کرد و چون انواب را از
 گولهای انگوری پر کرده پراپند پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند منتظر شدند از آنجا بیخ شش هزار سوار مسلح
 سعی مردانه بجای آوردند و بقیه دانستن که از میان ریزش نوب و بندوق احدیر جان سلامت بدون
 محال است لهذا در لوری تمام اسپان همانده و صفت مردان حیدر و خمر زده و او مردانگی در دادند و تا پنج

ششصد و پنجاه و پنج را مجموع مقتول ساخته مردناری مردان گاهی لباس مردی بنی پوشند القصد ششج
 جوان بخت فتح نصیب مع سپ و سلاح کسان مقتول در نقای مجروح خود از پناه جنگل ماکوسی درگاه سلامت
 طی کرده پین رسید و دیگر طلایه داران غنیمت سبب تارکی انشب بتائید جمعیت منهنم برود ختن نتوانستند
 و راه گریز لطیف لشکر خود سر کرده مفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترکمانان ساختند او که از دستبرد عن از زبان
 بچهار عدد و فیرسی ایشان تنگ آمده بود و فکر دور روز از افتاده از آنجا کوچیده از راه مندا اوست مبلکوط
 رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصیاید ایمان دانا خصوصاً صلاح و فلاح حال خلق اندک نظر داشته پاجی رام
 نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای دستی معالمانت که قول و انایان است

استان جزو داد کج نهادان چاره نیست

بالممان لازم همین باشد اطاعت تیرا
 نزد ترکمان روانه کرده بود او طریق خود پسندی پیچیده بر صلح ضمانت نشد با وکیل را نزد خود داشته سخنان
 عبرت نامی خود با او سپرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جنای و است
 بعد چندان غنیمت از ینک دل برداشته بجمع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد تکر که خوب آباد بود
 هست گماشته پیش خان بطرف مذکور روانه کرد وکیل ازین معنی نواب آگاه ساخته در بند ولست آن لواح
 عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع ازین معنی منال گشته کندان شجاع را یاد فرمود و از عزم غنیمت آگاه ساخته در
 بند ولست و دفع شورش آن طرف مشوره نمود آنم و شجاع سر انجام این مهم هم بر ذمه است عدو مال خود گرفتند
 برخاست تا نواب بهادر او را پیشکش هزار تنگه کار آزاوده ضرب نوب و دو هزار سوار اصل خاص کچو شمال
 دشمن حضرت فرمود و شجاع رستم نهاد چون از حضور مرض گریه دید از راه پریاپین بر گناک کوراک رسید پوز نام دارد
 رسید و کوراک و آن که در آن فرصت علم لغاوت برافراشته و خیره شده سرهای طحانه داران نواب را که در فلقه
 مکره بودند بریده در ولست لاک باز تصرف خود در آورده بود و سردار گشته از آن طرف نگذاشت
 کندان شجاع جنگ از آن محرابیان قابو بود بقضای وقت صلحت و ناماسب ندیده از آن طرف برگردید

و جنگل کورک را بدست چپ داده روان شد اما بکران اسبانی عبور کرده جنگل دشوارتر دانسته چهار هزار مردم
جرمی از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایه لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیمه را بزمزمه
خان کندان و همان خان که در سال گذشته وقت شب روانه حضور نمود و خود مع سپاه حمیده بی توپ
چهار هزار تفنگچی میدان گرفته بر فراز زمینی اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیمت از رسیدن آن
شیر پیشه شجاعت و عزم مردانای و فرستادن توپخانه سمت پهن آگاه گشته جوق جوق ایان طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بر سر غنیمت ایستادند پس بزرگداران کندان شجیح که بر کوه چپ ایستاده قامت دران
بصارت را بهر جانب بر گماشته بود بسوار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه را راهی گشت
میر و بچیر و استماع این خبر شجیح کاروان حکم داد تا سپاهیان شلگهای آسمانی پرانند مردانش اینک لشکر اعدا
متوجه بقایای خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد و سواران غنیمت از صدای شلگها برگشته بر این جماعت
در ناخند چون شجیح بدانای و تجربه کاری افواج غنیمت را بجانب خود کشید راست از آنجا برگزیده قدم قدم راه
جنگل میرو تا اگر متن در این وقت آن طرف ترک خود بدولت معه تمامی سوار و در سینه گردش محارمه کرده قمرولی
مینمود و شجیح مذکور رفقای خود را جای بقوا اعد در دست نشانیده بود که بیک ناگاه پنجاه نصدت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست بر آمیختند شجیح و انما شجاعت کیشان خود را که نباید
پر کرده مستعد و خاموش بودند یکبار بر خیزانیده جا را قایم کرده حکم شلگ داد تا غازیان چابک دست
چنان شلگها نختند که از صد شلگوش فلک گشتند و از صد مرتبه زین لرزید تا دو ساعت بهنگامه رستخیز
برپا ساختند شلگ زنان پیش رود و بدند و از بس نزد نمایان نخبیناد و هزار جانباز غنیمت را بر خاک عدم
غلاطامیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن عمر که بر گشتن نتوانسته تا کام جانهای خود را بختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعی از کاروان غنیمت گشته فیدان اعلام و عمارت و شتران نقاره از زیر شش متر با

و تفنگ مجروح و سقط شدند

در آن چقیش گاه جنگ آوران
سلامت به فتر سنگها تاخته
ره زندگی سر بسیر گشته گم به
اجل همچو سایه بهر کس فتاد
چنان دست پر دست و جان
یکه از بیکه و بکش نعره زن
برای برادر برادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار

شده فتنه بیدار خفت را مان
قضا در میان کار خود ساخته
سوار از ستورا آمد زیر سم
بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
اجل یه بدندان حسرت برید
یکه ز راه و تال کشاده دهن
بخون نری پور مادر گریست
پسر بر آب و عم بسیار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان عظیم و داد
چنان گر نختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظهر پایی ثبات بیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیمت شایده حال لشکریان خود و قوت جانبازی و
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته تو چاه طلبید و بمقایله جلادوت کیشان
قایم کرده بتوب اندازی تاکید کرد چون گول اندازان از دور شست اندازی کردند
و صدمات گوایل بحال اکثر غازیان شجاع تصدیع رسانیده دست و پای همهت و
شکنه آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار از ما مفت جانهای خود را
اگر چه نزد یک بود که شیرازه جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلبر بر آید
اما شجاع و الا فطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت سیاه صفتان را قایم انان
تسکین و دلا سا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب نعتشان لشکر غنیمت که جوق جوق
در افتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود با اعتقاد و دست و نه فانی است

تعمیر کرده و بوقبله آواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایره
 چنان طقت کشیده و در صفوف بزرگین نشانید پس کرامت آن شجاع در آن عرصه نظر بسید
 که بعد گفتن اذان غنیم هزار را گلزار گوار توپ پر ایند هر از بالای سر را پرید تا بحال احدی هیچ حضرت نرسید
 آری بیست اگر تیغ عالم بجنبه زجا آمد بر در کی تا نخواهد خدا به غرض تا نشان غنیم چن صد رون سرب
 و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فیل سوت قدرت نیافت شب اتواب کشیده بفرودگاه خود که
 از آنجا با فاسد و فرسنگ بود شناخت کردند آن شجاع که هر روز بمقابل غنیم سرخروی حال کرده مع غازیان
 بی آب طعام میدان راقیم کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشه بی و غده مجروحان فوج خود را کاپی
 مشی بصدقات توپ کم کرده بودند در روز نگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعه ستاره که بر
 راسته صوبه نگر است و ولی باروان ساخته می طلبم صبح با آراسته راه میسر گرفت و طلایه داران غنیم که
 تکیان آه آن طرف بودند اگر خبر داشته اسپ سواره چپ راست ایستاده می نگرستند اما انحراف شبگیر
 زدگان نشدند و بنیم هم از این معنی خبر نکرده انخاص صریح نمودند بلکه زبان تحسین برایشان
 کشاده نشان می گفتند چون روز روشن شد غنیم بی قوت در همو بخا اتواب قائم کرده
 گول اندازی بعمل آورد و قیتکه آفتاب بلند و پرده تاریکی ناصرد می از پیش چشم ایشان
 برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دو دیدند و از و اما اندگان هم جان
 احوال بر یافتند آنها بر کیفیت شب طلایع دادند پس غنیم سمت ستاره شناخت کمندان شجاع
 بی مزاحمت سلامت داخل قلعه میسوگر دیده آسود و همین شب صاحبزاده و الاق در
 پنج شش هزار سوار و دوشه هزار پیاده جزار تاخته لشکر رسد آور غنیم را که هفت هزار
 سوار و ده هزار پیاده بفرورسانان رسد و آذوقه و خزان بسیاره برتی فیل و صدشته و
 پنجاه آستر بار کرده بودند مع سوگر اگر این پراقتند و آتعه و سا هو کاران صاحب را چه

و باز رو گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت و غیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن بی بسوا
 فرود آمده بودند و از شیخون زدگان جدا خیزند شتند یک تلم تاخت و تایلخ نمود چه بتل
 و غارت آن جماعت دست سعی کشاده اعدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
 ذره ذره اسباب غنائیم برداشته بدارالریاست پٹن یعنی بجنور پد رحلیل القدر
 روانه داشته خود سمت نگر راهی شد غنیمت با تمام این معنی دست عجز بزرین نامرادی
 گذاشت و سر سبب تفکر فرور برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیله غازیان
 مظفر از زیر سازد و قضا را در شیالت جوڑی هر کاره از پونه خبر رسانید که زار این را و را
 را که با عمویش قتل کنایند و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بجز و موصوح خبر
 وحشت اثر در گرداب اندوه و اضطراب غرق گردیده صلح حال و مال خود و صلح دید
 بوساطت وکیل نواب راه مصالحت پیورده درخواست خراج لشکر خود که کر و طر با صرف کرده
 بود نمود وکیل اناز بان نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حال آن دولت بود بمیدان
 چرکولی حتی لباس خاصه هم بشکر باین پیشوا از زانی داشته فارغ گشت و همه ملکچاگان
 عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیر است و فایده صلح زمان حال موقوف بر آینه شده
 و ترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
 جاه و شمت خود دانید عرض چنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو کاتب سپه
 و مخلصه سیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترکم مقتضای وقت که در افتاد
 خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته پنهان نامی خود را از قلعه جات متعاقب پٹن
 برداشت و اسیران را با خلعت و انعام زردا گذاشته با بوجی سیند هرید ابایالت چو بیه سیرا
 مقرر ساخته راه پونه سرگرد و مصلحتاً بشکر را که پیوست قزاقان تا جوی تنگ بدره

عقب گرفته پناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند
میر علی رضا خان بعد درایت فراوان سنج و انواع عقوبت با بوساطت نانا پرنسپس مخصوصی
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کننده و دند کل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت به

ذکر تسلط راگموا عموی ناراین راؤ و بیان فوج کشیش ملک بالاگهاٹ
و بلوای امرابرا و آخر تا کام گزینش تسخیر کردن نواب درین فرصت
تعلقات بادامی و جالی بیل نوکنده و غیره مع دیگر کیفیات که در سن
یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلاً آنکه

چون ناراین راؤ باخواهی عمولیش از بی خویش محمد یوسف کندان کشته شده راگموا که از
عبد ریاست بالاجی راؤ در قید بود در اتولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرورد
بعضی امرا و اعیان دولت مریش را با خود متفق ساخته با فوج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و سبب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایه پرور و خود پسند او باشش بودند بکثرت فوج مریش تا به حرکت آرائی
نیاروند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون بدک لشکریان خود تن بیع کرده راه خانه ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه غنیمت از زانی داشتند اما سرانداز شد و راجع الی اولی هم از تدبیر دشمن
شکنند در ماند موسی زون فرسیس و دو هزار مردم بار و در ضرب توپ نیل سواری خاموش
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر پیدر او زنگ آباد و صوبه برادر غیره
نویسانیده گرفت از آنجا برگردید و بجزم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت دیرین فرصت پهنیسی کار پرداز پونه که به بهانه بیماری در دارالمقر خود سکونت داشت فکری محقول بکار برده خفیه بناظم حیدر آبا و نوشت که باکو دیوانه شده پس برادر خود را که وارث دولت این ملک بود به سبب حرص ملک مال دنیا قتل کرده خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون صدر خطی به نواب بهادر هم ترسیم و ترسیل داشته بود نواب بالشکر نوآراسته خود مستعد گشته منتظر وقت و جویای فرصت ششست دیرین آشنا کار پرداز از مذکور جمع امرای دولت قریب نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکانا مندی بنا بر مصلحت بهرامی را که گزیده بودند نوشت که شمایان یقین میدانند که او بدکار و سیر خون پس بر حسین حال خود کشیده و زنا رینامی و رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لایم سوخیت آنست که به متفق شده از و انتقام بگیرند وزن نارادین را و مقتول را که حامد است خداوند نعمت و وارث ملک لشکر مرچسته انگاشته از مطایعتش انحراف نوزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهراً است کسی که در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیا داری از و برسد امرای لشکر چون برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور میدند که از واحدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز یک یک امیر جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این چون جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر ستانته فایز دارالمقر خود شدند و چون از لواح بیدار رسیدن برای درگ که از راه کویل و بهادر نبیده و کنگیری تاخت بود لشکر را که منتشر شده و جمعیت قزاقان که به شمارش بیزار کس فرا هم ساخته بودند در لشکرش نماز غنیم چون دید که فتور غنیم در لشکر خود راه یافته و سرشته انتظام امور ریاست از دست رفت و ناظم حیدر آبا در هم بر حسب اشارت کار پرداز مذکور نیز امی لشکر و سامان جنگ بلیغار کرده

میرسد امرای پونته هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بجزم تنبیه چون
 شاهین به دراج عقب نموده اند راه صحت و سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت
 کشاده ترست مشوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیود و وسیله را روانه کرد
 التماس کوکب ز چو تر نمود نواب نظر مقتضای وقت و برهمزدگی کار و بارش نموده التماس
 اول بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک غارت سامان ثروت پیش آ و ز
 جواب صاف نوشت که بار بچنین امور معاف دارید او محتاجا بلتجی گردید که صوبه اورو است
 بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا آبادی و جالی بل و غیره بگماشتگان و الامی سپارم هر طوره
 ده لک و پیه عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نهادن حاجی را و بر ادبستی
 خود را با صد سوار برای بر شستن نهانه از قلعه صوبه سر او اند کرد تا را و مذکور صوبه فر پور
 رسیده تاکید نامه به راگهوا بوجی سیندر بی قلع در فرستاد او اتو اپ قلعه تیار ساخته حوا
 داد که راگهوا قاتل سپهر گشته بخت را چه ای که بر گماشتگان رئیس پونته که عبارت از اولاد ابلا حاجی او
 انا باشد حکم رانی کند اگر عاقبت مطلوب است و در اینجا باید رفت الا یک یک مسموم حکم حرام
 از گلوله توپ پراکنده خواهد شد را و مذکور از جواب مردانه اش بیجا گشته راه سرزنگ پیش
 طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده عرض بند و بست آن صوبه و غیره
 نموده صاحب زاده ظفر مندر با جمعیت گران همراه خود بر دهمان آشنا کرد خطوط کار پ
 مذکور نیوا بوصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل سپهرین راگهوا زجا
 نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تنبیه سزای قاتل بد کردار بند و بست کارخانه دولت آن
 نواب حیدر زل ز رئیس پونته و کار پوزان اینجا بوا قعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبیه
 وحیم العاقبت بر زدمه همت خود مقرر باید ساخت نواب بر حسب التماسش با قوی

سنگین از دارالریاست نهضت کرده بر چن رای پین فرود آمده بود صاحبزاده و الایست
 چونکه از حضور پدربار او صدر مخص گشته بسیر رسید و قلعه را بنجارا مستعد جنگ بدو حال
 زده یعنی دو سه ماه قلعه فتح کرد و طمانه گذاشته بدگیری شتافت بعد چهار روز کشتایش
 قلعه و بند و بست آنجا پرداخته چن رای درگ محاصره نمود و در عرض یک ماه بمردانگی
 یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفت تا تکو سیده بود که راگه
 چونکه از اطراف میدان سلامت امنیت بر خود تنگ دید فوج کشی نواب بهادر و عدم
 ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعات صاحبزاده بزور بازوی شجاعت
 شنید این معنی و بال جاننش شده جزگرختن و جان سلامت بردن چاره ندید جمعیتی
 که شانزده هزار سوار موجود داشت بے نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان جنگل چو
 مار سیدم برید پیچها خورده راه هند گرفت پس فواج پونه و لشکر ناظم حیدر آباد تعاقبش
 کرده او را تا برتون پور و از آنجا تا خاندیس بازار آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
 وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچیده بے مزاحمت احدی کویل و بهادر بنده و موند کی درک
 و کجند رگده و غیره که در علاقه مرهه بود قبضه اقتدار خود و بعضی قلعات بجاک مردانه و
 اکثر بعربت نمای آورده و از تمامی پالیکاران طرفت پیشکش شایان گرفته فرستیدار
 سرپتی را با انعام و خالیع مسرور نمود و بتا نشید بے بند و بست آن نواح تاکید فرموده پیشتر
 نهضت ساخت در اندک مدت نوکنده و جالی بل و بادامی تسخیر کرده سمت جنوبی بار و از
 رسید مخفی نماید که قلعه دار دهار و اتر در ایام سابق یعنی بعد تسخیر زنگر بطایف احمیل ملک
 حسب استرضای خاطر میرستم خان فارتی تسلط آصفیای گرفته تسانه خود
 داشته میرند کور و بقدر حوسله اش بدگاه پنج صدر و پید بجهت پیشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه ماد پورا و عازم بالا کهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
 زمان نواب بهادر متلعدا را آنجا که بسونت را و نامی از خویشان گویاں او ناظم مرج بود
 بجایگزین و انعام امیدوار ساخته پسین قلعه فرمان داد چون او بر این معنی رضامند شد قلعه را
 محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری محقول و تدبیر شایسته بعمل آورد شب
 سیوم جوڑی بهر کاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ماہر از نام سرداران و واقف اصطلاحات
 مرهٹ بود بخدمت طلبید و خطی از طرف آچامی رام که دیوان سوب را و تا تیان ناظم مرج برادر
 کلان پر سر ام بها و بود در آن حین تا یاد مذکور بقا قب را کورفته بدین مضمون که در نیوا
 مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دماڑ وار رسید و عزم تسخیرش دارد
 لازم که آن شجاعت منش و دفاع داری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید تا عتق
 کوک فرستاده شود و تا رسیدن کوک فریب نیاید خورد و ترقیم فرمود و بانفوت کنانید
 مہر آچامی رام نوکر خود بر آن سپید روانه ساخت هر کاره با تبدیل لباس و خل قسما
 شده منتقل حقیقت بجزایانی کار پرداز مرج ظاہر ساخته تسلیم نام رسانیدند جا رسید
 بدیافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
 جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دور سال پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹ و راجپوت
 منتخب کرده لباس اشکریان مرهٹ از راه مرج بطرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
 جمعیت فوجی عظیمه را تعیین کرد از اطراف آواپ و بنا دیق بی گلوله پر کرده سرسبز چون
 آواز شک بسمع قلعیان رسید از آمدن کوک خرم گشته در و از های قلعه کتافه منتظر بودند
 پس سردار جمعیت مذکور داخل متلعدا گشته بقا اہر گفت که مردمان خود را بجا جمع کرده بین
 من سازید تا بہین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شنبون روزه زیر پر میکنم و بر برج و باره و آواپ

قلعه مردان همراهی خود را که محنت با کشیده اند میگذارم و اودان همچنان کرد یعنی مردان خود را
 بجای آوریم ساخت سردار پادشاه چنانچه ایشان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشارت نمود
 تا اسپان گذاشته پیاده پا ویند و متل حصار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب نصب
 قلعه گیان گرفتند یک یک را محبوس ساختند چون بمین اقبال عدو مال قلعه بجنگ آمدند
 مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادا می شکر و اهب العطیات چند انواب خوشی سر کردند و
 بهادر بصدای انواب یقین تصور فرمود که قلعه مضبوط سر کار خداداد و در آمد تاجی قلعه است
 آورده بند و بست آنجا باز داخل خمیر حاصل گردید چون بعد از یک سال از سخن آن بگفت
 فراغت دست داد در هر قسمه زمین دوزی و کوهی تنها بجایستقیم مع قلعه و این
 با استقلال و شجوع و عالمان کفایت شعاع و کار دان گذاشت و بند و بست پالیکاران
 آن سمت بود یعنی کرد مبلغ خطیر به دست نمود اما هیچ کس و سپه مع چیزی تحالیت نادر
 معرفت وکیل بکار پرداز پونه برای رفع کورت اخذ آن ملک بر پونه روانه کرد و نظر منصف
 معاودت بسریه نگ پشن فرمود و باجی را و بر نسبتی را گو را بحضور طلبیدند بر زبان
 مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری خصمت میدهم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
 نامبرده از خرابی حال را گو واقف بود که به امرای پونه بلکه تمامی اعیان دولت خود از
 و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشید ملاذ و طحا و سود و بهبود
 خود خیر ظل حضور انواب ندیده عرض کرد که فدوی حمیم یکی از دولتخواهان قدیم آن صوفی بوده
 بجاری و خدمتی مامور فرمایند تا بقدم آن مراسم جان سپاری و شیوه جان بازی بجای
 آورده شود پس انواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بنصب پانصد سوار و فیصل باج خاری
 و نشان مقرر ساخته داخل سلاک ملا و مان عمره خود فرمود و بهرین ایام بر پیاز ناز را

که بحالت تباہ و بجا هیانه دو هون نزد اندان سیمپی سا هو کار نوکر بود و در حساب کنه پی همایت
 و در تو شکخانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظر نظر کیمیا اثر شده از نزد سا هو کار نوکر
 بر طرف کتاییده دفتر حساب کنه پی با و سپرده بدر ماه معقول سرفراز فرمود و کشتن او نامی نمار
 دارد دفتر بندوی یعنی مره پی داشت پس هر دو با اتفاق بدستی حساب جمع خرج تو شکخانه
 و خزانه عامه می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن مهم در گرد آوردی آلاست
 ادوات حرب و ضرب فراهمی سوار و پیاده مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
 ملک داری و جهانگیری بوجه آن بهم رسانید که جوق جوق ز مردان کاری و سپاهیان کار گزار
 با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدور و حوصله خود خردا
 و مناصب بمشاهر معقول می یافتند و دسته بار یعنی طویل را چون گلدسته رنگین
 آراسته و تفتنگیان را بلباس شرخ و زرد و سبز و سیاه با تاس قریب هزار مهار شتر را که
 از عساکر غنیمت یافته بود و از شتر مال آماده ساخته و دو دسته هزار سو پوشن با هوش مردی
 جوش انتخاب آرد و پیادگان احتشام خون آشتام را از سر جا طلب داشته هزار سوار جنبگی و
 شانزده هزار مردم با صلابت شعار سوی چهل هزار پیاده کرنا لکی مستعد فراخ گشت
 پس بدین جهانگیری وصیت نمود مالش در اطراف جهان شایع شده از ن بلکه از
 ایران و توران مردان کار آزا با اسپان باد پای برق آهنگ جوق جو گروه حاضر
 حضور شده بمواجب مابیان معقول مامور کار و خدمات میگرددین

ذکر تسلط اهل فنک یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گھاٹ
 نواب محمد علی خان سراج الدوله بیان فرج کشی ناظم ذکر نجان

اسد جنگ با تفاق نواب بهادر و کوائف جنگهای فیما بین انگریز و
نواب حیدر دل که در ابتدا ی سن یکتر از یک صد و هشتاد و پنج هجری
واقع شد تفصیلاتش آنکه

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه ارکاٹ بعد قتل پد و نواب ناصر جنگ و تسلط
ننگر محصور گشته بود حسین و ست خان عرف چند اصحاب معرفه فرانسین پهلوی
بکشایش تسلط همت گماشت نواب محصور از میسور و ال و گونر بندر و یونا پتن ملحق شده
کو مک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چند اصحاب مفت بر باد رفت میسور و ال را
بعد م ایفای عهد خود که در کش سابق رفت را مدت حسن تردوات سعی مروانه و فرست
دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان با اسم انگریز معروف اند پسندید و برگزیده و دل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتایید و انخواستش فرانسین از زیر ساخته بندر
پهلوی گرفت و به بند و بست ارکاٹ بوقتی پرداخته بی مزاحمت احدی همه منصبدار و
جاگیر دار آن صوبه را که از قوم نوابی بود و نداشت و تاراج کرده علم خود سری بر افراشت و از
ناظم حیدر آباد هم راه سرکشی پیورده بود چون ناظم صوفنا از جنگ تعاقب که او فرست
حاصل ساخته مع لشکر خیال نیکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک مال کرناٹک پائین گماٹ شده است تنبیه باید کرد و خودنها بالشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتایید نواب بهادر به پیش خست
خود متصرف کرناٹک شود بعد که کالیش اراده مصمم خود نواب نوشت که انگریز تجارت
پیشیه در نیوالا بوساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و هوس ملک داری

در سرود آبی با کانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است اراده اینجا نب است که با اتفاق
 آن فتح خاندان دولت اقبال ملک از دست رفته را باز به دست نماید نواب بهادر
 بر این معنی گوش صاف نهاد و با لشکر خود دستگیر گردید تا ناظم موصوفت با لشکر خود با دهن
 آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول کرد پس چون رسید اما راوی دیگر
 چنین روایت کرد که نواب محمد علی بنان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جواد نواب بهادر
 و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگنده حواس و شوش خاطر گردید و بیقین اندیشید که
 با دست غرمت نواب بهادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد بهر آتی که نینه بد عهد می بودی
 که سابق بعامله رچنا پل از من توفیق رسیده بزرگ خادوش را خراش داده عثمان بخروش
 را با نصاب انعطاف خواهد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنا برین
 به اگر نریان اشارت کرد تا گوزر زیند مداس حرف چنیا پشن و کیل امع مخرج روانه حیدرآباد
 کرده تا ظم موصوفت را ترغیب و تخریب تسخیر ملک بالاگماث نموده بر آن آورد که او پست
 برخاسته بالشکرگران عازم بالاگماث شد و مرکز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب
 بهادر حاصل ساخته بخروش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشیه لشکر کشی با عاجز
 شود بعبرت نمائی ملکش به دست خواهد شد و الا در اتصال دولت صوبه لرغبی کوشد و
 فوج انگریز را هم با خود داشت موسی ز نورس این نوکرش بدو نیز آشنک حاضری حضورش
 بود و القصد چون ناظم موصوفت خیمه خیرگاه در میدان چن پشن برافراشت و نواب بهادر
 را ملاقات طلبید شت اگر چه نواب هم بالشکر جنگی و سامان حربی خود برآمده در میدان
 شرقی در فرود آمده بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشته صاحب خرابه و الا
 قدر را بالشکر آراسته و میر علی صاغان و میرو صاحب و امیر صاحب و غازی خان درون

و غیره سرداران ذمی هوش را بر هوش کرده مع بیخ زنجیر فیل و ده اسب سپیدی پیکر
 نذران روانه کرد چون صاحبزاده والا شوکت متصل خیر نظام الملکی رسید صد اطلبه و
 کوس گردون بوس جلوس بگوشش تا نایم موصوف با تک نهیب زد و معابر خمیه بالاخانه
 سوار شده دبدبه سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و
 بفراغ خاطر ملاقات نموده به سخنان چرب شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب
 نصیب الدار محاط ساخت و از خیال بدو اندیشه باطل در گذشت در باب تنبیه نواب
 محمد علی خان صوبه دار ارکاٹ و انگریز مشاورت کرده با خلایع و دو شاالهای خاص خاص
 ساخت چون صاحبزاده فایز حضور پدرو الا قدر گشته ذره پذیره گفته تا نایم موصوف را
 گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش بر پاخته بالشکر خود پیشتر نهضت فرمود
 و نایم موصوف و کیل انگریز را بحواب صاف روانه کرد پس بهر دو دولت مند اتفاق یکدیگر
 از نواح باراحمل گذشته متصل گهاٹ چنگم فرود آمدند و از آنجا نب کرنل و دسدر انگریز
 با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سوجرعیی مردمان لایست فرنگ برای منع عبور گهاٹ
 رسیده در قلعه آن طرف گهاٹ چنگم اقامت داشت چون دولت مند آن از آمدن
 لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر براس محاصره قلعه مذکور روانه کرده چنانچه افواج
 صدر شباشب تاخته کرد لشکر انگریز طلائی بود و دست غارت کشاده مردمان
 گرد پیش آنها را از جان ربوند چون کرنل مذکور از کثرت افواج بهر دو دولت مند اطلاع
 یافت بمضمون اینکه بیست

ساعت سی و هفتین خود را خجسته کرد

هر که با فولا د باز و پنج کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچید و راه تر ناطل گرفت

و تاسم در آن طلایه خیر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب بادشند بجزو استماع این خبر
 دولتندان با عزم تعاقبش گرفتند و لیاصلیه و فرسنگ از آنجا توابع بهادر سبقت کرده از
 اطراف بر آنجا توط اندازی نمود کرنل صدر در امن کوهی بدست آورده بهو نجا قائم گشت
 و از توابع و بنادیق سر و گردنهای یورش کنان تا شام می شکست بهر چند فدائیان بهر
 دولتند از بهر غارت آنجا کوششهای مردانه نمودند اما احتیاج نشدند با این از عمر بی اد
 و بی آبی اکثر کسان آنجا حیران و بر نیزش گلوهای توابع دور انداز ضایع شده بودند
 وقت شب کرنل صدر راست صفت آراسته فایز تر تا بل گشت بهر دو دولتند بر جوی
 کلسپاک اقامت و ز زبده طلایه ستمیقیم اطراف آنجا حمت تعیین کرده بودند پس ناظم موضوع
 بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ما بر این ملک انداخت
 و تاریخ صوبه ارکاٹ اطراف چنیا پشن و غیره و گردآوری مواشی و آذوقه و خدمت سازد
 تا هول و هر اسیر و راههای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگر چه توابع بهادر نظر ضرورت وقت
 کار جنگ با پیل و مان افتاده است خود را از حیدر کرون مناسب ندیده بود اما ناظم موضوع
 باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد و اصرار بکار برده به بخنان گرم خوشی و همت نمائی فریفته
 بر آن آورد تا توابع بهادر جمیع مردم بار و سوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزاده و الا قدر
 نموده میر علی ضیا خان مخدوم صاحب محمد علی کندان و غازیخان و غیره سرداران معتبر را
 به همراهش آذوقه و خدمت در آن سمت فرمود و خود بدولت جمعیت قلیل که پنج شش صد سوار و
 کونل دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده تو پناه داشت استعداد اشکنه گشت بهیبت جنگ
 را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن عین سرشته احتیاط از دست نداد چون که از
 رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول بهرگز خاطر جمع نبود هر جا که مقام می فرمود گر لشکر خود

خارند کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه نیز کما می مستقیم با توپ میداشت چون سر راه را تکرین
 فایز تر شامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هر دو افواج و توپخانه گران بهد راس نوشت
 پس جنرال اهمیت سردار شجاع داناکه برای بند و بست امور ضرورت سمیت شهر نگر بود
 بحکم گورنر مدراس پنجم هزار جوان بار و بیشتر صد سوار سوار صاحب صوبه ارکات
 و چهار هزار پیاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه سخن گره به ترامل رسید چون
 هر دو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر معقول نواب بهادر در یافتند افواج معقول
 بحساب جوی محسوب کردند بعد یک هفته معروف آراستہ بر روی روشن چون شیر خن
 توپ زنان بر روی این هر دو لشکر شتافتند نواب بهادر بهین جمعیت که موجود داشت
 بمقاومتش پیام و زریده توپ اندازان را با تشریف فریزی فرمان داد تا ظلم و صوفت برو
 راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوارانش
 بمشابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز با عقل و ورین
 دریافتند که نواب بهادر باین بین قواعد درست صفت آراستہ زمگاه را قایم ساخته است
 و لشکریان معقول چون در غزال حیرت مثال بی بند و بست استاده اند بی بازی اعدای
 از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوفت یورش آورد و چند گلوله قطار بند
 صفت شکن برانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و نیکاه و توپخانه وارد و باز
 اعلام و خیام لشکرش گرفت کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوفت شکسته حال خجندان از
 جنگ کنار کشیده بر بیابانهای کرین الود دیوان و دیگر امرا و جوانین خود را حول خوانده
 پس پاگردید و لشکر پانش که گاهی جنگ مردان نیاز موده بودند نداشتند نعمت خود را انداخته
 چون رویه گوسفند که بمشابهه گرگ بر جانب می رسیدند و پیرامون فیمل سواری دو هزار سوار

حاضر بودند نواب بهادر میثا بهر این رنگ بزرگ بزرگ و ناموس مغرور نفرین کرده
 توپخانه خود را فوراً روانه سنگا پسته فرموده بده ضرب توپ جلوی زمینگاه را قائم کرده بود
 که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگزیده متوجه این طرف گشتند
 نواب حیدر دال توپ کشان جنگ زمان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قائم شده
 می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگا پسته رفته مقام نمود نواب بهادر هم ازین بدست
 کار خانات مغول لنگت شده بفاصله یک فرسنگ از لشکرش مضرب حیا مینموده
 آسود و سرداران انگریز که منظر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سواری
 و سپر کاری خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزاده شجاعت کیش که اطراف مدین
 شورش را فرابودر وانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
 اثر آنحضرت و کار اهل مرای آن دولت نیکو بظهور پیوست که وقت کار نبرار مرد با سلاح و
 امیری باشوکت همراه رکاب نبود ظاهر است که بچنین افواج بیئت مجموعی برانگرمطوفان
 انگریز فحجاب نخواهد شد نسبت که آنحضرت بر کاویری پیش اقامت و زنده خیر خواهد می
 بهر حیل و غیره که عقل صائب سیری نماید بجدال و قتال اگر نیز پرداخته هزیت میدهند تا ناظم موصوف
 همچنان عمل آورد و آنجا کویچه بر پیش مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزاده و الا ف در
 و اطراف سنگا پسته باره محل را و توان کیرامی گشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرواز و نور سامان رسد
 و غلات و مویشی و غیره رسید نواب از فکر و اندیشه و ارسته میینه و مسیره آراسته مستقر گردید و آن صحن ناظم
 موصوف مرای خود را فرستاده بجدول بسیار توپ را برای ملاقات طلبید اگر چه نواب بدل ازین معنی
 رضامند نبود اما پس خاطرش مو لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمه جسمانی پرداخت پس در ماده شکست خضم
 قوی باز و هر دو دولتند مشاوتی نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ این

برنا صیغه حال ناظم موصوف آشکار وید در معرض دلدهی آمده گفت که فتح و شکست من بجانب الله است چنین
 حالات شنیعه هر چند اکثر اوقات بسلاطین و بی شوکت رود اما آنها نشان همت و لاوری بمرتبه قایم شدند
 که میدری بر آن تصور نباشد لازم سرداری آلتست که رنگ که درت توهمات و تفکرات بروات دل صفات منزل
 نه نشانی و بجای زداست از او من عزم جزم بجهت حال به پیرانید که قول دانا است + + +

در همت از عقیق من و پای کم مباحثش | دل بر خسرش خود نه و تحصیل نام کن + + +

لکن بجزم و احتیاط که شایان ارباب و دل است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود سمعت هسکوه التشریف و اید
 نیز خواه صمیمی بتدایر عدو و ال غنیمت را زیر ساخته بند و بست کرنا تک پایا گنماک بوجه حسن بسیار و ناظم موصوف
 باقبال این معنی پروخته سمعت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و اهل خان لمجپور
 و رای ربنا مظهره را با بیست هزار سوار مستعین نواب بهادر بنود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدوله از کجاست
 پتل پی عبور کرده انبور گده را که همانه انگریز بود محاصره کرد و بلکه بجشایش قلعه همت گذاشت چنانچه درین جنگ
 خاکی شاه فقیر ندیم نواب از گلوله توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز را سمعته اطلاع یافتند
 از راه کرنا تک گده و دهبوبی گده و کیلاس گده و پی گده بلیغا کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر
 انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و و چیری و باین پی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز بگریز
 در انبور گده مقام کرده روز دیگر بمقابله ایشان رفت چون نزدیک رسیدند نواب بهادر سواران خود را مستعین
 صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسره برکن الدوله و غیره سپرده خود مع توپخانه و رسالداران
 جلادت کیش محمد علی شجاع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز بفرستادند در یافتند یک بلطن و دو کپنی سوچه
 و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو بلطن و یک ساله فرنگیان با چهار ضرب توپ
 بمقابل صاحبزاده روانه داشته خود را است متوجه قلبگاه گشته پس از سه روز و جانب پاره زد و محو و دل کرده
 که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای شهاب فشرده از شلک اتوای بنادیق در گذشته بسنان

بشمیر در او سخن لفظ

<p>گرفت آتش کین بپین و یسار زهر سوسنا نماند زهر آبدار هر آن برق سر میزد از کارزار ز بس شدت شعله در کار شد ز پیکان خونین که خشان شده ز خون و لیسران و گرد سپاه ازین داور پگاه پنداشته</p>	<p>جهان کرد طوفان نوح آشکار چو موشگان غمزه زنان فتنه بار نشان مینو داز ز با نهای نار زمین تا فلک کرده نار شد دل کوه لعل در خشان شده زمین کشت لعل و هوا شد سپاه که پیدانه شد در جهان آشته</p>
--	--

شکر کن الدوله از مقابل یک پلیس و چند کلاو صفت شکن استقامت مردی از دست داده تا وانم با طری
دم بر نیار و وصاح جزاوه والا قدر پیش از آنکه انگریزان بر قلب گما ظفر پامند با سواران نصرت اثر انگیزه کرده
بر چند اولی لشکر انگریز که ابرار خان و سزار خان جماعداران با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد اهل بهر
و غیره سامان فراهم ساخته می آمدند و تا خسته بقوت شجاعت کامل مانند شیه که بر کلاه آه و حمله آورد بر آن گرو
حمله کرده شتی حیات عادل بگردان غنا غرق نمود و منزل در ارکان جمعیت و شکست خصم انداخته همه پارامتفرق و
منهزم ساخت چنانچه کوس سمر اپاناموس سران مذکور شکست و خنیا م و اعلام و جوال غله و غیره اسباب
آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را کشته پاکی با و اسپان و شکسته کرده برگردید و بنیاده ای حال فوراً جنرل
لشکر بغیرم حفاظت اهل بهر برگشت و نواب بهادار از آنجا چایکی برق سیقت کرده پلینه را که تعجب
رکن الدوله نموده بود و یک حمله شیرانه در ر بود و مع سامان غنیمت آنچه که به دست شد
به وانم با طری معاودت فرمود و وصاح جزاوه هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت
و سرداران انگریز به نجا سکونت می زدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سختان

بخش آمیز شفو ایندی چه گفت که همراهمان شتاب بریب نه میت اثرانند باید که شماع افواج
 بهادران شمره بخصه برورید که از بی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مبادا اگر اثر
 بروت تاختن ایشان نسبت همسایگی و همجلسی در رک و پی جلالت کیشان با سر است
 کرده حرارت خیرت مردانگی را بر باد بد چون او مجد و سخنان دلیری بر زبان رانده از
 موافقت پهلوتی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت ما شرمه ام بفاصله نیم
 فرسنگ مقام سازد و احدی از لشکرش بشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی هر کجا
 معتد بلای غم پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگلیز با سپاه کوچید بطرف
 و انم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول فریدان تریاپور مقام کرد روز دیگر از آنجا
 کوچید و با لشکری فیروزی و توپخانه و سواد کاوریری پٹن چنان جایگه کردش شاسله نادر
 و گل لاسی بسیار بود و ضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته
 اتوپای قائم کرده آسود و رکن الدوله بیرون احاطه لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگلیز
 را به بند بست و انم باڑی و تریاپور گذاشته خود بفاصله یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب
 دامن کوهی گرفته سکونت وزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگلیز هجوم کرده
 و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بغرم شنجون مع
 لشکر مستقر شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از من
 مقدمه اگر چه خبردار شدند اما نواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سدرایش نگاشتند

بلکه از آنجا کناره کشیدند به پست

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد	خدا پنج انگشت یکسان نه کرد که
تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسید	

بنادانی هر کارهای را بنهاد در خلافت خلافت شالی زار و یا سرم که توایپ در آن حسیده میشدند
 حیران و پریشان بل شیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد
 اعنی شکیبالت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیز که در آن با تره های توایپ خبردار
 شده بر نیش خشکهای توایپ و انواع آتشبازی از خون پا بگل شدگان شالی زار را
 گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه ایران نواب پاشنه کوب رسید و به تیر و تفنگ
 اکثر سرخ پوشان را می لال فنا نوشتند و هر چندین شب رکن الدوله به انگریز سو افقت
 زده راه گناکت پیود و عمود و پان در دست ساختند اگر چه از یک طرف به بهانه کوبک تعد
 شده بود اما بنا بر تاضت تاراج لشکر نواب قانوجو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات سکنا
 رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت
 و مطلع ساختن از اهل شنجون تبرفس دریافت که اومع لشکر خود برگشته است پانیده خان
 بخدمت رسالده ای حکم داد تا نامه پیده با جمعیت خود پیش آمده بار سال چند گلوار توپ او را از
 پیش خود راند و جنرال موصوف ناکام و محسوم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیما بین نظام علی خان انگریز و مدینه سازی رکن الدوله
 بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بجید آباد و واقع شدن
 جنگها بعد ازین در میان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدر نگر
 و ترچنابلی و باره اهل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سر لاج الدوله
 از کولان چینی پشن و بیان فتوحاتی که در آن زمان به دست سپاه
 نصرت اثر گردید و در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت رکن الدوله بجنوب ناظم خیدر آباد فترت غمخیز
 تحریر آشتی از انگریز نموده سوال جواب صلح دست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرد و
 دیگر سرداران لشکر انگریز بر گردیده راه آنبور گره گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در
 فکر دور و دراز افتاده بود که هر کار باخبر ساینده که ناظم موصوف از بسکه در عزت گماشته
 گریسات شتافت و وکلایش با لشکر انگریز آمده اند رکن الدوله نواب محمد علی خان
 نواب یقین پذیرا شد که او گنه گریز و در فریب خیل بر ایگنجتیه راه فتور و قصور پیورده باشد
 اما بجز آنکه اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کسی بدخیم افلاک بی چوب ستون
 استاده است مدعا اعتبار کار گذاری فدائیان و الاغرم خود قایم و مستعد بود که ناظم
 موصوف بنا بر صلحت ملک داری بر حسب صوابه بدید کنال در درو بست ملک سید کاکول
 و راجبندری که حاصل آن سی لک و پیه است و پیشتر با یالت نور الدین خان سپر
 ازان پتخواه موسی فراموس در آن زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات
 فوج بندی انگریز با استعانت خود و گذشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کفریه و کنول
 بحیدر آباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل همت و کنال و وافر همی
 لشکر پر و اخته بخیال تسخیر کرناک بالاکاٹ بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ
 شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گره پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابل
 لشکر انگریز مناسب ندیده جنگ تر اقامه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و جنگان را مع
 توپخانه قلع و شکن بطرف آنیکل و ماگری در که وانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان
 و باندار و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز تر ازان را همین ساخته خود
 پشتگست جمعیت خصم قوی باز و خیل با همی ایگنجتیه درین حال هر کار باخبر ساینده

که از طرف نهر نگر و تاجا و در رسد گران بیدر قوه دو هزار پیاده و هزار تفنگچیان انگریز و چهار صد
سوار و دو توپ از گهات جنگم بشکر انگریزی آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب
که مترصد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل برسد آوران که
علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حمله رستمانه اهل بدر قوه را از جان برآورده همه
سامان گرفت سرداران انگریزانین ساخته متامل گشته بر ترپا تو و مقام نمودند از دره
سامان جنگی و آذوقه لشکر باز طلب گشته بودند در آن اثنا از طرف نگر خبر رسید که فوج انگریز
از بمبئی آمده قلعه کورمال بندر را تسخیر کرد و شورش فرمای آن ملک است اغلب کورمال
قریب بلاد نگر هم تبصره سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده را به دو هزار جوان
بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آن طرف و بجهت مدافعت لشکر خصم روانه کرده
خود هنگام آرمی جدال قتالین دو سردار بود که عراض عامل کومیتور و کلیکوٹ باین
مضمون که از طرف نهر نگر کپشانی بدو سه هزار مردم با جمع چهار هزار کله و ملازمان رام راج
پالیکار ملیوار داخل کرده شده عزم بیشتر بنسخه تعلقات این نواح دارد بوقوع این قصه
همیت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشتمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده بزیل
یلغار کورمال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعه بندر را مضبوط ساخته گردش
بفاصله یک فرسنگ بترسیان بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض
جناب داشت از آنجا که همگی بهمت و الا نعمت صرف انتظام ملک و دولت بودند و بست
آن طرف را بجمع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ و عدا شوب
و دو هزار سوار جبار از سائر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تخته لشکر و خيام و علام
خاصه نوبت و تقارن متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب محمد علی کمن در آن و

غازی خان بید و غیره کرده بعرضه کجافته داخل قلعه نگردد و به جمیع قلعیداران و عمال آن نواح تاکید است
 روانه ساخته و عرصه ده دوازده روز نسبت به راکس را از قوم رعایا فراموش ساخته بنا و بق اینچوب آبشوس
 تراشائیده با ایشان سپرد و بیرون با از پارچه سیاه و سفید و سرخ و زرد و زانبرده فی هزاره و یک بیرون مقرر
 کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود چون کل تیرهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی
 تیرهای افواج خود را کرد و شهاد داده و میدان فرار فرود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجاع و الا قدر
 از کیطیف بر تیری حمل کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی و لاوری مفتوح ساخته بیکداری آنجا را
 تیغ کشید چون نگارین واقعه بر هم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عسرت تمامی نواب که لشکر کشیدند و او اندک
 جماعت داشت بغرض خودداری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر خرم و احتیاط است کوشیده همون شب
 تیرها گذاشته راه قلعه گرفت و درین فرصت و در جوان از اهل فرنگ اندر ده خود که خجسته بجنود صاحبزاده رسیدند
 و از رفتن آن جماعه آگاه ساخته صاحبزاده فوراً اینعتی عرض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب از جایی
 خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از کیطیف سبقت گرفته بسعرت هر چه تمامتر لشکر زنان داخل
 قلعه گردید و نگاه بانان حصار را تیر تیغ کشید نواب هم بجز دستماع این خبر مع سوار اسپان
 جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سنگ
 جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول و ده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکر آن
 حضور نواب بی محایه بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و بیل نمودند اما سردار آن جماعه بر چهار
 که مستعد نگردد و بود سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سرگرد نواب در قلعه بندر طمان
 مستقیم گذاشت مجموع رعایا را بانعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مرآت
 کرده بعرضه یک ماه و پانزده روز فایز بنگور گردید درین عرصه هر دو سردار موضوع و تلعه
 و انباری و ترپاتور و گلن گره و تکل و جلدیو بصبط خود آوردند و قلعه

دو هم پوری را بعد از گذشتن پانزده خان رساله را که همانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت که کوشش گری
تسخیر و غارت ساخت عبد الرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست باره محل نامزد
پس از گھاٹ کننگری پالہ عبور کرده قلعه مسور و ماستی و بسکوٹہ و موڑوا گل کو لار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کو لار اقامت وززیده مرار و کھوڑ پریہ را از گتی بتابید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بہادر داخل شکر فیروزی گردیدہ افواج بقوت
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر او مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمدہ بود تا نواب
شب تا بویافتہ بعزم شیخون در تاخت و بیلاندیشہ حملہ مردانہ نمود متاعی لشکر مرار او را
غارت ساخت چنانچہ راوند کور مجروح شدہ دست جرات خود از تمامی اسباب محاربه
برداشتہ رو بگریز نهاد و بعضی سپاہ انگریز و سواران نواب محمد علی خان ہم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شدہ اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفتہ تا قلعه بسکوٹہ رسیدند و در میدان شرقی قلعه مذکور جای قایم کردہ گردشکر
تیرہا بستہ اقامت فرزیدند و نواب محمد علی خان ترسان لڑان بہانہ کسل مزاج و پیر
آورده بسا تکذہ شتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت ہمدان اٹناہیت جنگ
کہ بجهت دفع سپاہ انگریز کہ از طرف ترچناپلی عبور کردہ نامزد شدہ بود عرضی بنمیزمن
روانہ حضور ساخت کہ بالفعل کمیشن لشکر انگریز کہ وہ ذمہ کل قلعه کوہ متور و پالگھاٹ و
دہارا پور و ہر و تسخیر کردہ احوال عزم آن دار کہ بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت کہ از طرف ترناویلی و مدہرا و ترچناپلی رسیدہ و تسلیحہ کردہ فراہم شدہ است از
گھاٹ کجل مٹی عبور کردہ و ہمیسو و سرینگ در تازہ و اگرچہ فراقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میگوشتہ اما جز پایہ و تو نجاتہ فائدہ بران مترتب نخواہند

سلا
موسی خان فتح
پروم و ایام
علت شلب
تیس سال خود
کار و ہونکہ
تذیب تالیف بود
تذکرہ نشانوں
انگریز و ہندو
در تازہ و ہونکہ
بیان کوہیکہ
ادو و ہونکہ
میں دست
الاس

نواب بهادر مجرب و موضوع مضمون عرضی صاحبزاده شیر افکن با تمامی لشکر بقابل خصمان
چاکر و گذاشته خود بدولت پیشش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع ثمانه داران آنجا گرفته گماشت
پتور عبور کرده راست از راه نامکمل شبگیر بازوه بگرد رسید و قلعه را که دو صد جوان بار و
چند کله برای حفاظت رسد در آن قلعه ثمانه بود محاصره کرده در یک شب تیری بناسا
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکر قایم کرده صبحی اتواب سرگرد چون حصار قلعه از کل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعیان تادو پر روز مردانه دار کوشیده و آخر زیر شد یعنی قلعه گماشتند
و همدان اثنا چهار هزار اس کاه بار بر داره اسید رفته دو صد پچی و صد کله که پیشین شکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بگور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر نواب رسید و توپ و تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار مسراه
گرفت اهل بدرقه غافل از این حمله زیر زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس کاه و راد انخل توپخانه ساخته بعد سه روز از آنجا بطرف هرور منت
فرمود کپشین مذکور به سبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف نماند شیانک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر بدشت شد صد جوان بار و دو صد
کلاه پوشی را مع چهار ضرب توپ بگور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار و سنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گوش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشید پس سواران از اطراف قزولی کرده و پتیر اربان و بان پران کشان کشان به
روی توپخانه آورده کنار کشیدند و سر جمعیت مذکور گجان آنکه همین سواران به سبب
جنگ اندر حساب گرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و سپاهی گواپیل

سرشد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران تفریق که فرصت وقت می جستند سپان
جهانده بلا اندیشه در تاختند و بضر تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را بمعرض تلفت آوردند
اگر چه در مان این ملک آسیدگان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوامی نو
طفل که نه سال بودند احدی رازنده نداشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
پیشتر کوچیده در ظاه قلعچه بهر روز مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور که پیشین سپاه فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر سیده و لشکر خیرل سمیت نواب محمد
علی خان را تاخت تاراج نمود و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بند و بست ارکاش
روان کرده خود بدولت جریده با تمام کارشمالی غار کرده همسر سرداران را در راه کوه مع
رمانه داران قلعچه که در تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامین دولت مایمانی
والا فرد احدی را از جان نخواهم گذشت چون طفلان بے عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون و تلو رفتند زره بزره کیفی تیغش گذا
کپسین نمودند اندر راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
و پاکلی سوار شده بدو سده خدمتکار و یک ترجمان بهشیار و مهفت جوان بارقار حضور نواب
نامدار گردیده نواب آمدن او را از معتمات انکاشته بدلا سوا و تسلی خاطرش کوشید خمیه
علیچه نصب کتائیده بجمیر خصت نمود اما کسی را از ملازمتش سوامی زبان روان مذکور نزد او
نخواست چون کپسین از حضور خصت شده داخل خمیر گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا انتها بر کسی
تشویش نشسته اطراف می نگارست و دور بین عقل حق شناس بر سه پایتال نصب کرده سعت آباد
دیافت را تا شامینود که معالیه چسیت و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده در باب
سپرون قلع و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سردار ثانی که در قلع با فوج

مستعد بود تا کید در خواستند هر چند کمی پیش مذکور اصرار کرد که بعد از زانی حضرت و رفتن من قلع و اوی
 سوال خواهم کرد ولیکن جنوریان بخشش را پیش رفته نخواست بزمی و گرمی فرقیه سزاوی سخت درین ماه
 بعمل آورده خواه نخواه تا کید سپردن قلع و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانند که جنوری
 آمدند نواب بهادر چهار ساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سردار زانی نشان سالار فوج
 معاینه کرد و بلا تامل فریاد داشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کید قلع و اسباب جنوری سپرده
 خود بیرون آمد و تمانه نواب اندرون قلع و قایم گشت و هم سامان شایسته بضبطه سرکار خدا داد و گویند
 ملا و مان رام راجه و گروه کل را که در لشکر خود ست بار بار کرده گشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را قلعجات
 ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت سببیل بلغیا از گهاٹ کجیل هٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
 در آن جن جنبل موصوف که از هسکو طمرا جعت کرده در حدود کولانجیر و خرگاه آراسته مقام کرده بود و پلطن
 و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعه سپهر فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد اوران
 شبان شب به سوره رفت تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آن
 کل لغائب ایشان نموده محمد علی کندان شجاع را چهار ساله بار و نواب به خیر قلعه سپهر روانه نمود
 خود بدولت بر سوادندرا شکل رسد بردگان را که گرفته شور و شکر و هنگامه طوفان بلا برانجخت قزاقان
 بیباک قزاقی بهادری نموده با وصف قتل چند مردان کاری همه کاره بر حوال حتی که اسان توپ خانه
 رسانیده بروند و از بارگران سامان آنجماعت را سیکر و ش نموده از اطراف میدان و غاب طریق و عا
 تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سر دار گروه مخصوص در قلعه ویران که نزدیکتر بود
 پناه گرفته از شلک توپ و بندوق پورس کنان را دفع مینمود در آن حال محمد علی شیخ در قلعه سپهر تمانه
 قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد از آن از حضور قتل و غارت آنجماعت منسوخ شده
 چون شیرگران رسد و از کیطرف توپ اندازی نموده حصار قلعه شکست و برای حمل و دلاوران خود را

مستعد داشت و آن اثنا جنرال لشکر و کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین داشت که بر سر
 آوران کار سخت روداده است فوجی بکومک وان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت هر دو فوج ملحق
 شد دست مقدور محاربان کوتاه گردید اگرچه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
 سامان غلات رسیده لشکر انگریزی پس نواب از آنجا کوچیده بسکوٹ که تمانه انگریزی بود محاصره کرده از
 اطراف حملات بعمل آورد و در آن قلعه بمردان و انجی تمام پیش آمده چند بار حملکنان را بر گردانید و این سرب
 به جنرال فرستاد تا جنرال موصوف از کولار کوچ کرده سمت بسکوٹ راهی شد طلایه داران از یلغار جنرال نواب
 بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسوارسی صاحبزاده و میر علی رضا خان بر سر لشکر انگریزی
 فرستاده خود بدولت با رساله های مردم بار و پیاده بکشایش قلعه محبت گماشته گنجان شجاع فرمان
 و اوتان و بانها است کرده بنهایت سعی مرکب مروی بر بیج و باره برآمد چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود وقت
 وقوع انبوه کثیر نیاروده سپر انداز شد نواب حمل و نقل قلعگیان را که داد شهادت داده بودند از جان و مال
 آنان بخشیده بیرون آورده و تمانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بغیرم دفع لشکر جنرال مستعد
 گردیده بود که جنرال موصوف با سپاه کارگذار در ظاهر همواره بسکوٹ رسید بحیال اینکه بنوز تسلیم و ضبط
 قلعه در خود است راه قلعه گرفت نواب بسعرت تمام که چیز سوختن آتش چیکار کاری نداشت توپ خانه را
 در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صداتش که سینه زمین تا بناف می ترقید
 هزاران مردان کار بعضی تلف و زارند تا جنرال لشکر یان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا بمانع
 ساختن بجا منع کرده نشیب زمین نشانده تن برضای الهی داده آرمیده بود و نواب بمحافظان اسیران
 فوج مترنگ و بسکوٹ و غیره اشاره فرمود تا مردان محافظان دو سنگس را از بند آزاد کرد و چون کسان بنگو
 قایم خدمت جنرال شده مفصل کیفیت بسکوٹ و حقیقت حال افواج حیدرنگ و مترنگ و هر دو گوشش گزار
 ساختند جنرال متال شده از بس استولیش آن روز همونجا مانده مرشام کولار مراجعت نمود و گران اسباب

مع دوسته ضرب توپ قسامه شکن چنانچه منجمد آن یک ضرب توپ بان شکسته که همین جا
 افتاده بود تا زمان حال یادگار بقیبت گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته
 بیشتر کوچیده بزرسی پورم فرود آمده بود که هر کار با عرض کردند که از گهاٹ پتل پتی
 بیدر قه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسیده لشکرانگیز میرسد بجزو استماع این معنی خود
 مع توپخانه سبک رساله های بار و پیاده در تاخته پیش روی گهاٹ در کمین بود چون
 روز دیگر رسد آوران بر گهاٹ عبور کرده تا پدایان چرو رسیده غازیان به فرموده نواب
 از کمینگاه بر حسب از طرف و جوانب حمل آورده چون گرسنه بر جوان الوان نعمت دست
 یغاکشاده بانگ دست بازی بسیاری مردمان بدرت را بیدریغ پامال سم ستوران
 ساختند و همه موالی اسباب مغرورته داخل مودینخانه و تو شکخانه نمودند برگردیدند چون
 این خبر بجیل رسید به سبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در وقت کرد و در از افتاد
 و از فاقه کشی لشکران حیران بود که نواب بهادر جنرل را تسخیر مکانات و تعلقات بالا گهاٹ
 مقید و جایگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پائین گهاٹ شد پس از گهاٹ ای کوه
 عبور کرده کشنگیری گرفت و در تالچه تراپور و وانباری ثمانه گذاشته اکثر دیهات
 انبور با آتش قهر سوخت و از راه انبور گده و ساکنده و رای ویلور و دهوبی گده و آرنی
 و چیت پنه غارت کنان به ترامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
 و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهرنگر و غازی خان و مهامیرا خان و عیسره را
 بطرف چنور و نیلور برای تاخت و تالاج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
 مدت تمام تعلقات آن ستر زمین بجا رو بقتل و غارت رفته شد و اکثر خلق پامال
 سم ستوران گشت جنرل با استماع این واقعه خرابی پائین گهاٹ در گرداب تفکر

فرودت گهاش کر نیات چارناچار عبور کرده بسا تگده رسید و از اینجا سمت امی
 و یلور نصنت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که دوشیزه خورشید خوار لغیرت مردی و
 محض بواسطه ناموسی دولت کوشش های نهایت رفعت میان خورشیدی و تاج
 خلق التذمش بود با وجود تلف هزاران مرد و کاری دست از محاربه بر نمی کشند چنان
 معلوم می شود که بهوس مو هووم ملک بالا گهاش تمامی خطه با پین گهاش از دست او
 است بعد ازین خطوط متواتر بجبریل ترقیم ساخته صلح رضامند کرد و پنج خان سالار جنگ
 و دشمنان خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک و پیم مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
 بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصداقت پیور و اظهار و اقرار نمودن بگناگت
 نمود نواب بهادر هم که از جنگ نگرینان جز نقصان سودی ندید و تهر بار خرج لکو که از آمده
 و ردل راده آشتی و شست سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جهات مختلف ششمرده
 باقبال هدایا پرداخت برضا و رغبت خود علی زمان خان ممدی علی خان نایب ابرست
 روانه نمود چون و کلامی ذی بهوش بکلمات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
 جواب صلح بوجه حسن درست نمودند و چنان است حکام بنیان عهد و پیمان ساختند
 که من کمال لوجه بار دیگر در عهد داران این زو سر کار مجادله و مقاتله و ندید بلکه محذو
 معاون یکدیگر بوده باشد و هدرین ضمن کلامی نواب بهادر علاقه داران نواب ایلطه یعنی
 و ابستان چند صاحب اقرار امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پس
 قومیت از قید نواب محمد علی خان ربانی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرده
 هدرین صلح از نواب موصوف بضبط گذشته نواب بهادر در آورده سوای این گذشته
 منصب داران و جاگیر داران صوبه ارکات را که از قوم مذکور بود در مثل ممدی خان صاحب

جاگیر دار اول کشته و مرتضی حسین خان منصبدار کرگت پالو محمد تقی خان جاگیر دار دوسری
 و محمد سعید خان منصبدار پر موکل گدّه و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرست خان
 ساتکدی که بدست نواب محمد علی خان آزروه خاطر و رنجیده دل بودند مساعد و مع بار براری
 فرستاده طلبد شت خدمات معقول حسب یاقوت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری
 عاملی و قلعهداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بسا سکناهای شهر و قریات و یلور ارکاش
 و غیره که بسا و منزلت حزین و عزت نشین بودند وقت قدر دانی را غنیمت بل یاوری طلایع
 خود با انگاشته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدر شناس گشته هر یک بقدر استعداد
 خود با امور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک و پیر منقطع گردید

نواب ظفر مند فتح و نصرت مراجعت بیالاکهاک فرمود

ذکر شکر کشی نواب بهادر بطرف کرپه و کنول و بلاری و غیره پیش کش
 شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات را آخر مهون سال
 یعنی یک هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه حمار بهانگرنیو و عبید احمید خان حاکم کرپه وقت قابو دیده سواران
 خود را بتاخت تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعیین کرد چنانچه دیهات من منشا
 صوبه سر اخراب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکله اول و ال طرح موافقت است
 مردم آزاری سعی بلیغ بطرف رسانید و نایک قلعه بلاری که دژ و پانام داشتند نیز ببا کاندور
 تعلقات رای درک و غیره شورش فرابود اگر چه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
 نواب میر رسید اما بنده بدست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

تظرف میا اثر داشت در آن زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از مقر قرار و مدار مصالح طمانیت پذیر
احمال انتقال فوج رابع متعلقان اهل نواب طر وانه پلین و مروده خود بدولت لغیر تم نبیست
بدخواهان دولت جمیع سوار و سپاه پار و سپاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد و جستر آرا
باتو پنجاه آتش بار بود و خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کر و به نهضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کر و به دقیقه از دقایق خرابی و مرگداشت نمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون اینخبر بچاکم کر و به رسید
اندیشناک گشته جز پنجاه اولیای دولت خدا و صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
و کیلی رابع پنج لک و پین نقد و دوزنجیر فیل کوه سیکر و چهار اسب مسطح زمین و
زیور نذر و عراقین عفو جرایم قلیل و کثیر خود بجز و آن کرده بر آسیده چنان عمد مشوق
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پامی اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نکند و رو
حسب فرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی نواب سطنه ظهور رست
باشد همراه لشکر ظفر اثر بکار و نواب التماس و مصلحتا بشفرت اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بلیت چیزیکه بی سوال رسد داده حد است
ز هزار روکن که فرستاده حد است منظور نظر و داخل تو شکنجانه خاص نموده چند ارشاد
بر فرزند پند و نصیحت در صلاح حال مال که دستور العمل زندگی و آسودگیش می تواند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسی را به دارالمقرش مع خلایع و تشریف لایق فرستاد و به زبان
خان را که سابق قلعه بالاپور خور و بهادر و سپرده خاک نجالت بر فرق اوقات خود
رنجته نوکری حاکم کر و به قبول کرده بود و بعرفت علی زمان خان هم نفس مولانا فرستاد
و بعفو جرایمیش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشگیری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح کنجی کوثر که در علاقه کریم والا بود گذاشته بطرف
بیگن پلی نهضت فرمود قلعہ دار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عورت کلو بود بلانند شیم
مستعد بچنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلوله توپ بطرف
سواری خاص که نواب بر فیصل پون کج نامی سوار بود بے باکانہ پرا نید پس جمعیت
جهاندار می اقتضا بآن فرمود که آن بے ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت
و بیزاری شود فوراً فرمان داد تا سرداران شیخ با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار گرفت دست غارت و یغما بر کشادند پس و سپر انداز شد حلقه اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته و کیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسود و
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادر زادگانش بهم در همین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشته به بخشش گری دستہ سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کرد وال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حمله جان ربائی نواب چون بید بر خود لرزیده
و کیلی رامع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحلیف و عراض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن و راست چون و کیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عراض فائز
حضور گشته بجز و الحاج ادای پیامش نمود نواب بقضای و ورینی مصلحت وقت بقبال
نقد و جنس و پرداخته از آن طرف برگردید اگر چه از سر حد گئی یعنی بر تعلقات مراد مع
افواج می گذشت اما هیچ امر مزاحمت بجال نایامی آن ضلع و راؤند که مصلحت آنسانند
سمت کنول شتافت چون منور خان از ور و عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
بمجدوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمره

امرای ذوالاقتدار در دولتندان باوقار همچو اورجوج و معتقد بر شدند ان نبود فرمود که ای منو
 عظیم تر از هر بیت میدهم شاد باش خان مذکور ازین مشرود خوش دل شده دانست که لشکر
 قاهره را مغلوب خواهد ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور و قوت یافت مینه و مسیره
 لیسراران شیردل سپرده خود به دولت یافت بیان دلیر قلعه آراسته توپخانه برود و دست
 فیل سوار و ظاهر قلعه استاد و خواست که در سر سواری قلعه اتسوی و حاکم آنجا را اسیر
 و ستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دوستانه صد
 افغان جانباز متوجه شکر نواب گردید بشاهه این حال بعضی صاحبین خوانین
 حضور کرات و مرات عرض کردند که فرسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
 قطب اصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر و زیان
 خدا و ادعی تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود آید این بحود لاجق شود
 النسب آنست که حضرت لشکر اجای فرود آورانیده اقامت و زید تا خود بخود افغان
 اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد و چنانچه درین باب مناسب شایان ملازمان الا
 نیست نواب از این معنی که که نشان صاحب عرفان بود بهم برآمده بر روی آراکین نگاه
 گرم گشاده سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی ای و قطب نیست آیا مانی پناه و وسیله استیم
 همه بازمین سوال و جواب عاقلانه زبان در کشیدند بعضی جرات پرداز شد و عزم کردند
 که البته باشد پس سرزود درین صورت فی الحقیقه لشکر ما از ولی اینجا مباحثه و مقابله
 خواهد نمود ما خود به دولت و مانع خیرگی از سر نخ منور خان برآرم و گردن جراتش را بکنند
 خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده باندا از
 تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشارالیه که عزم تاخت لشکر نواب داشت بختاً برگزیده